



## درباره قواعد جمع اسمیه های فارسی

### در قرن چهارم و پنجم هجری

مقدمه ترجمان: این مقاله ترجمه قسمتی است از کتاب گرانقدر «زبان کهنترین آثار نشر فارسی» (۲) نوشته ژیلبر لازار دانشمند ایرانیشناس فرانسوی که حاوی مطالبی دقیق، در باره قواعد جمع فارسی است. باره ای از این قواعد، در سبک شناسی بهار و قواعد جمع دکتر معین و مقدمه بعضی از کتابها از قبیل تاریخ سیستان و التفهیم و غیره آمده است، اما به صورت پراکنده و بدون تقسیم بندی دقیق علمی. آنچه در اینجا ترجمه شده است علاوه بر مطالب تازه فراوان، نظم منطقی هم دارد. کتاب «زبان کهنترین آثار نشر فارسی» در حقیقت دستور زبان قرن چهارم و پنجم هجری است و با شیوه ای عالمانه و مبتنی بر اصول زبان شناسی نوشته شده است و دقت نظر مولف دانشمند آن میتواند نکات بسیاری را به دستور نویسندگان فارسی بیاموزد. نویسنده آن، کتابها و مقالات متعدد دیگری در باره زبان و ادبیات فارسی بر رشته تحریر در آورده است که هر کدام در حد خود عمیق و ارزنده و محققانه است. از این قبیل است: دستور فارسی معاصر، اشعار پراکنده با ترجمه فرانسه آن.

آنچه اینجا ترجمه شده، از بند ۱۴۹ تا آخر بند ۱۵۸ است که در آغاز باب اسم و صفت کتاب قرار دارد. علاوه بر آنها، بندهای ۱۰۲ و ۲۲۷ و ۲۴۵ و ۲۰۸ نیز که در فصول دیگر کتاب است و به قواعد جمع اسم و صفت و عدد و ضمیر مربوط است به آن اضافه شد، این مقاله به جای اینکه با شماره ۱۴۹ شروع شود از شماره ۱ آغاز شد.

\* آقای دکتر خسرو فرشیدورد استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از صاحب نظران و شاعران نامدار معاصر

۱ - مراد از اسمیه در دستور اسم و ضمیر و صفت و قید است.

La Langue des Plus. Anciens Monumentes (2)  
la Prose Persane

## آغاز ترجمه

۱- پسوند «ان» جمع ، در قرن چهارم و پنجم ، باین نوع اسمها ملحق می‌شده است : الف - به نام انسان یا حیوان ب - به بعضی از اسمهای گیاهان ج - به برخی از اسمهایی که بر اعضای بدن دلالت می‌کنند د - به بعضی از اسمهایی که بر احساسات و اعمال انسان دلالت دارند ه - به پاره‌ای از اسمهای زمان و مکان . مثال: درختان (ترجمه تفسیر طبری) (۱) درختان واسیرغما (کشف‌المحجوب سجستانی) ، درختان ورزان (تاریخ سیستان ۲) ، پایان (هدایة‌المتعلمین ۲) ، دستان و پایان (همان کتاب) ، رزان (تفسیر کمبریج) (۲) ، دستها و پایان (هدایة‌المتعلمین) پایان و ساقها (همان کتاب) ، انگشتان (تفسیر کمبریج) ، ناخنان (هدایة‌المتعلمین) جگران - (تاریخ بلعمی ۲) ، سخنان (طبری و کمبریج) ، سوگندان (بلعمی و سیستان) ، گناهان (طبری و کمبریج و کشف‌المحجوب) ، اندوهان (طبری و کمبریج) ، ستارگان (التفهیم) ، در سحرگاهان (طبری) ، در ترجمه بالاسحار) ، بامدادان .... شامگاهان (طبری در ترجمه غدو ... رواج) بهشتانی (طبری) ، در ترجمه جنات) نزدیکیان (سیستان به معنی در نزدیکیها .) به سبک شناسی رجوع کنید (ج ۱ ص ۳۸) .

۲- به آخر بعضی از اسمها در حالت جمع به جای «ان» ، «اگان» و «اکان» افزوده می‌شود (این پسوند از اگهبان بوجود آمده است) . مثال : خداوندگان (بلعمی) . در تاریخ سیستان ص ۵۳ کلمه خداونده نیز آمده است که جمع آن میشود خداوندگان . خداونده یک بارهم به طور مشکوک در شاهنامه آمده است و در بسیاری از موارد در معارف بهاء ولد دیده شده است و در کتاب اخیر «خاونده» نیز در کنار «خاوند» و به همان معنی دیده می‌شود .

فرزندگان (کمبریج) ، دوستگان (کمبریج) ، گبرگان (تفسیر عهد عتیق و کشف‌المحجوب) (رجوع کنید به گبرگی در مزدیسنا . اینها را گبرگان و گبرکی نیز میتوان خواند) . سه‌ماهگان (طبری در ترجمه ثلاثه‌اشهر) .

۳- «آن» - در بعضی از دستنویسهای قدیم ، برخی از کلمات که به «ا» ختم می‌شوند و در ریشه آنها «ی» نبوده بصورت «آن» جمع بسته شده‌اند ، بخصوص در صفت‌های مشبیه (۳) ، مثال : برناآن (طبری) ، ترساآن (بلعمی) ، طبری ، حدودالعالم ، کمبریج) ، داناآن (بلعمی) ، طبری ، حی بن یقظان ، جامع‌الحکمتین ، نوروزنامه) ، پارساآن (حی بن یقظان) ، ناییناآن (طبری) ، وجه‌الدین) ، شکیبایان (طبری) ، کمبریج) ، ناسزاآن (نوروزنامه) ، همتاآن (طبری) ، کنداآن (سیستان) .

جمع بصورت «آن» در متون فارسی یهودی فراوان است . یادآوری ترجمان - استادبهار در این باره در مقدمه تاریخ سیستان چنین می‌نویسد: «در موقع جمع بستن اسمهایی که آخر آنها الف باشد اگر آن الف متصل به یاء اصلی بوده باشد، در جمع «یاء» را می‌آورند چون «خدایان» و هرگاه لغتی به الف ختم شود و در اصل لغت یائی نباشد آن را بدون یاء جمع می‌بندند چون «بناآن» و «ناسزاآن» ص (۲۷۸) (مقدمه تاریخ سیستان، ص «که»)

اسما از این پس این کتاب را طبری می‌نامیم و ضمناً شماره صفحه کتابها را که در متن ترجمه آمده است نمی‌آوریم .

۲- ما از این پس هدایة‌المتعلمین را هدایت و تفسیر کمبریج را کمبریج و تاریخ سیستان را سیستان و تاریخ بلعمی را بلعمی می‌نامیم .

۳- صفت مشبیه در بهلوی به «اک» ختم میشده است مانند داناک (دانا) و بناک (بینا) به‌به سازه (Morpheme) دیگر (ترجمان)

۴ - شاید لازم باشد صورت «هان» را هم بعنوان پسوند جمع که معنی تقریب نیز دارد بپذیریم . مثال : آنجاهان به معنی در آن نواحی: بوسفیان گفت: این جمازگان کجا خوابیده بودند گفتند : آنک آنجاهان ، بوسفیان آنجا رفت (طبری) .

۵ - ایها (۱) نوعی جمع نیز با پسوند «ایها» دیده می شود. مثال: حوضیها (طبری) معجزاتیها (طبری) ، آبدستانیها (طبری در ترجمه اباریق) کاریها (طبری) ، سریها (هدایت : بیمار راناخان کز گردد سریها اندر آورده ) ، صحرا بیها ( التفهیم ) . این صورت در آثار فارسی یهودی و در شاهنامه به صورت پیمانیها و غیره دیده می شود.

۶ - چند مورد استعمال قابل توجه در جمع اسم :

الف - اسمهای معنایی که با ها جمع بسته می شوند : ستمها (بلعمی) نادانیها (طبری) (چون سامری آن نادانیهای ایشان بدید) ، بدیها (طبری) (ایشان ترا بدیها سگالند) ، شادیها کردند (تفسیر عتیق) ، شادیها نمود و بفرمود تاخر میها کردند (اسکندر نامه) ، شادیها نمودند و آئینها بستند (اسکندر نامه) ، تبرکها فرستادند (اسکندر نامه) ، دلجوئیها (قابوسنامه) .

ب - در ترجمه تحت اللفظ قرآن جمعی از عربی اینطور به فارسی برگردانده شده اند :

عربی	فارسی
البینات	پیدائیها
البینات	هویدائیها
بصائر	بینائیها
ابصار	بینائیها

۷ - درباره جمع صفات و قیودی که اسم شده اند : بدبختان (طبری) ، آبتندان ، سیاهان ، سپیدان (التفهیم ص ۱۹۵) ، سپیدها (بیتهقی ، سپیدها پوشیده) ، دوران (شرح تعرف) ، نزدیکیان (شرح تعرف ، طبری) (گسهای او و نزدیکیان او) ، نزدیکیان (قابوسنامه) . در ترجمه های کلمه به کلمه قرآن ، این جمعها دیده می شود : نخستینان ترجمه اولین (طبری) ، پسینان ترجمه الاخرین (طبری) ، عزیزترین . . . خوارترین ترجمه الاعز والاذل (طبری) بزرگ چشمان ترجمه و حورعین (طبری) همیشگان ترجمه خالدین (تفسیر کمبریج) .

۸ - صفتیهای بیواسطه ای (۲) که با موصوف جمع مطابقت می کنند . مثال: مردان دهقانان و جوانان و خداوندان نعمت (بلعمی) ، مردمان پیادگان (بلعمی) ، اندرماندگان کافران (طبری) ، فرشتگان پاکان (کمبریج) ، مؤمنان مخلصان (کمبریج) ، فرشتگان روحانیان (حی بن یقظان) ، مرغان شب پرگان (قصص الانبیاء) ، گوهران بدبختان ، متعلمان نابالغان (ام الکتاب) ، برجهای نران (التفهیم) ، این عرب ترسانان گردآر (بلعمی) . رجوع کنید به سبک شناسی ج ۲ ص ۷۷

۱ - «ایها» در بملوی هم پسوند جمع است مانند چشمکیها (چشمهها) کوفیها (کوهها) این پسوند نشانه قید هم هست مانند ادابیها (بیدادگرانه) که در فارسی امروز دتتاه از بقایای آن است (ترجمان) .

۲ - مراد از صفات بی واسطه Epithète (فرانس و تحت عربی) آنها نیست که بدون واسطه فعل ربطی موصوف را وصف می کنند مانند مرد خوب ، پدر بزرگوار و غیره به دستور امروز ص ۶۲ نوشته نگارنده رجوع کنید (ترجمان) .

در ترجمه کلمه به کلمه قرآن نیز، صفتها با موصوف مطابقه می کنند و صفت جمع می آید. مثال: زنان گرویدگان هجرت کردگان، در ترجمه المومنات مهاجرات (طبری)، حوران سیاه چشمان، ترجمه خورعین (طبری)، تختها و کرسیهای سبزپوشان و دیبایهای نیکوپوشیدگان، ترجمه رفرف خضر عبقری حسام، جفتان پاکیزگان، ترجمه ازواج مطهرات (تفسیر مشهد). مطابقه صفت بی واسطه در فارسی میانه تورفان بسیار است.

۹- مطابقه مسند با مسندالیه جمع:

الف - مطابقه اسمی که مسند است با مسندالیه آن. مثال: دو تن که هواشناسان بودند و زمین نیکوید از هم بدانستندی (بلعمی)، هر چهار سرهنگان بودند (بلعمی). با اهل عراق شماستودگانید (۱) و سواران (۱) و مردان (بلعمی). معتصم شمارا برکشید و ولایت داد و امیر کرد و آزاد مردان (۱) (بلعمی)، هر دو دلیلانند (۱) (وجه الدین)، ایشان بنده نیستند بلکه آزادانند (۱) و پیغامبر زادگانند (۱) (قصص الانبیاء) مردمان پارس به زودی آمدند و همه تیراندازان (۱) بودند چابک (اسکندرنامه). برای دیدن مثالهای دیگر به مقدمه ژو کوفسکی بر کشف المحجوب ص ۴۳ رجوع کنید.

ب - صفاتی که مسند می شوند نیز با مسندالیه مطابقت می کنند. مثال: نپید خوردند و مستان شدند (بلعمی)، ایشان همه مستان بودند. برای مثالهای بیشتر به مقدمه کشف المحجوب ص ۴۳ نگاه کنید.

ج - در ترجمه کلمه به کلمه قرآن، جمع عربی در فارسی هم به صورت مسند جمع می آمده است. مانند: نبودند راه یافتگان، ترجمه ماکانو مهندین (طبری)، اگر هستند راستگویان، ترجمه ان کنتم صادقین (طبری).

۱۰ - مسائل مختلف: همه را گردنها بزد (بلعمی)، خدای... آفرینشهای زمین و آسمانها تمام کرد (بلعمی)، نگاه داشتن: سستی به تنهای درستان، در باز آوردن درستی به تنهای بیماران (هدایت)، آن سرهای گاوان (طبری)، خداوند خردها (طبری) ترجمه اولوالالباب، او را صفتها کردم (هدایت).

۱۱ - استعمال قابل توجه بعضی مفردها: مفردهائی پیدامی شوند که معنی اسم جمع دارند نه فقط در اسمهای نکره بلکه در اسمهای که در کلام معنی معرفه می دهند یا اسمهای که بوسیله واژه های اشاری یا متمم تخمینی پیدامی کنند و وصف می شوند. مثال: برای اسمهای نکره: آزر میدخت مرد فرستاد و او را بکشتند (طبری)، یاموسی مارا نیز خدای کن تا ایشان را بپرستیم (طبری). مثال برای اسمهای معرفه و متمم دارو آنهائی که باواژه اشاری آمده اند: من دوزخ را پرکنم از تو و از آن کسی که متابعت تو کند (طبری) خلائق و لشکری باوی بیعت کردند (بلعمی)، پرویز... دوز رسول فرستاد و گفت... چون رسول پیامدیشان را سوی پیغامبر فرستاد (بلعمی)، این همه مرد که ایشان سوگند خوردند (بلعمی)، مردی بود از خویش خاقان مردی بزرگوار (بلعمی) دیدچنانکه هفت گاو بیند فر به وهفت گاو تزار مر آن گاو فر به را می خوردند (بلعمی). با ایشان درم بود از آن درم بزرگ به مبردقیانوس (بلعمی)، هر یکی از این گوه بعضی برخشک است و بعضی بر آب (حدود العالم)، هر یکی از این گوه او را نامهای بسیار است (حدود العالم)، مقدار پانصد سال از سال آن جهان و نیم روز از روزهای آن جهان (بلعمی)، سال کودکی از وقت زادن بود تا وقت رسیدن... و سال جوانی از وقت رسیدن بود تا سی و پنج سال (هدایت)، چون بخورند گرم را اندر شکم بکشد (الابنیه) آنچه آرغ را بنشانند (همچنین نگاه کنید به نام عددها بنده ۲۰۸ و به ضمایر بنده ۲۲۷ و ۲۴۵ (۱) و برای مطابقه فعل و مسندالیه نگاه کنید به بند ۷۶۶ (۲)

۱- بیشتر مسندهائی که در بند ۹ آمده اند و با مسندالیه مطابقت کرده اند صفتند نه اسم و ما بالای اینگونه صفتهای جمع شماره ۲۵ گذاشته ایم.

۲- مطالب این بندها تحت شماره های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ ترجمه شده است (ترجمان)

۱۲ - اعداد نیز جمع‌سته می‌شوند و آن هنگامی است که معنی اسم جمع بدهند و در عین حال صفت داشته باشند یا به وسیله کلمه‌ای از قبیل صفت یا متمم تخصیص یابند مثال: هر دوان (مقدمه بر مقدمه شاهنامه ابومنصوری بوسیله قزوینی، التفهیم، تفسیر عتیق) آن هر دوان (التفهیم)، آن شان (خوان الاخوان)، آن دوازدهگان (ام‌الکتاب) در شاهنامه فردوسی هر (دوان) و ما (چهاران) دیده می‌شود. (برای دیدن نمونه‌های بهایوی به نوشته زامن (۱) در کتاب فقه‌اللغه (۲) ایرانی ص ۲۸۹ و ۲۸۸ و ۱ نگاه کنید). یک صورت قدیمی هم در این دوره حفظ شده و بکار رفته است و آن عبارت است از این دوان ناخویشان شناس یا این دونان ناخویشان شناس (بیهقی)

۱۳ - در این دوره به اعدادی برمی‌خوریم که معدودشان جمع است. مثال: آن هر دو زنان (اسکندرنامه)، پیغامبر دو جمازه فرستاد... چو آن دو جمازگان فرا رسیدند (طبری)، صدستور از بهر این خاند هدی کن... عبدالمطلب برفت و آن صد ستوران را بیاورد و هدیه خانه کعبه کرد (بلمعی)، برادران خویش را چهار برادران رابا او بفرستاد (بلمعی)، چهار عناصر (دانشنامه علانی، طبیعیات چاپ مشکوة ص ۵۲) چهار اجسام بسیط (همان کتاب ص ۴۹)، چهار طبائع (دانشنامه علانی چاپ معین ص ۱۱۲)، ده مقولات (همان کتاب ص ۸۲)، دوازده ساعات (المدخل الی علم احکام النجوم، ام‌الکتاب)، هفت تنان، چهار دختران (نگاه کنید به فقه‌اللغه ایرانی نوشته هرن ص ۱۱۵ و به طرح دستور زبان فارسی قاعده‌های جمع نوشته دکتر معین ص ۲۹ و به متون تورفانی مبحث جمع و عدد

در شرایط مختلف دیگر نیز بعد از عدد و معدود جمع می‌آید. مثال: و این رحمن رحیم دونامهاست از نامهای بزرگ (طبری)، چهل رمه بود از آن گوسفندان هر رمه‌ای هزار گوسفندان بود (قصص الانبیاء)، این جمع در مواقعی است که عدد کار اسمی کند یعنی اسمی است که جزء کلمه جمع بعد از آنست. مثلا: دونامها یعنی دوتا از نامها و هزار گوسفندان به معنی هزار عدد از گوسفندان. گاهی جمع اسم بر تنوع دلالت می‌کنند مانند صد هزار عجائبها و عشقها و مصاحبتهها (مقدمه معارف بهاء عولد) به معنی انواع و اقسام عجائبها و عشقها و مصاحبتهها.

۱۴ - دربارهٔ مفرد و جمع ضمیر. گاهی «او» یا «وی» جانشین کلمه جمع یا اسمی است که معنی جمع دارد یا اسم جنسی است: مردم باید که... بکشند تا از او یادگاری ماند (نوشته قزوینی بر مقدمه شاهنامه ابومنصوری) اما پچنگ راه او از گرانج بیرون آید (زین الاخبار)، توذ... ترش او خود شکم ببندد (الانبیه)، کوهی وی (الانبیه)، دشتی از وی (الانبیه) آنکه از وی ترش باشد (الانبیه)

۱۵ - در متون این دوره جمع «این» و «آن» به صورت (اینان) و (آنان) و (اینها) و (آنها) کم نیست ولی (این) و (آن) در حال مفرد نیز گاهی مرجعشان جمع است و معنی جمع دارند مثال: چیزها یافتند که خود آن را شناختند و عرب هرگز آن ندیده بودند (بلمعی)، پیغامبر را... دو خبر بود که بر آن نشستی (بلمعی)، (اما در نسخه‌های دیگر، صورت جمع هم دیده می‌شود: پیغامبر را... سی شتر بود ماده که بر ایشان نشستی، این کیانند (قصص الانبیا) ولی در نسخه دیگر چنین است: کیانند اینها)، این قوم کی اند (قصص الانبیا)، چون شب اندر آید آن دو فرشته روز بروند... و چون آن روز برفته باشند همچنان دود دیگر شب بیایند... و چون روز باشد آن روز بیایند و آن شب (طبری).

Salemann (1)

Grundris der Iranischen Philologie (2) - سال ۱۹۰۴-۱۸۹۵، چاپ استراسبورگ.